



شرح شورانگیز شهریار در وصف قنوت آیت‌الله خامنه‌ای/ به خدا ملک دلی نیست که تسخیر نکردی

«شهریار» از برجسته‌ترین مظاهر جهان شعر و پرفروغ‌ترین ستارگان آسمان ادب ایران به شمار می‌رود و آثار وی از نظر رعایت نکات اخلاقی، عرفانی و برانگیختن غرور ملی، حس میهن‌پرستی و نودوستی گل سرسید ادبیات معاصر است.

«شهریار» از برجسته‌ترین مظاهر جهان شعر و پرفروغ‌ترین ستارگان آسمان ادب ایران به شمار می‌رود و آثار وی از نظر رعایت نکات اخلاقی، عرفانی و برانگیختن غرور ملی، حس میهن‌پرستی و نودوستی گل سرسید ادبیات معاصر است. شرح شورانگیز شهریار در وصف قنوت آیت‌الله خامنه‌ای/ به خدا ملک دلی نیست که تسخیر نکردی

به گزارش خبرگزاری فارس از تبریز، سرزمین ایران در تمام اعصار، مهد پرورش و بالندگی شاعران و عارفان بسیاری بوده است. به جرات می‌توان گفت که این سرزمین، موعود و قبله گاه بیشتر عارفان و سالکان در قرن‌های گذشته بود

آذربایجان، سرزمینی پرآوازه در عرصه فرهنگ و ادب است که از شمس تا شهریار را به عنوان ستارگانی ماندگار در ادبیات در خود جای داده و جلوه‌گری می‌کند.

به روایت تاریخ، آذربایجان، محل پرورش شاعران نامی چون «قطران»؛ «خاقانی»؛ «نظامی»؛ «شیخ محمود شبستری»؛ «استاد سید محمد حسین شهریار»؛ «پروین اعتصامی»؛ و یادآور جوشن اندیشه‌ای «مولانا»؛ «شمس تبریزی»؛ و ظهور اسلام شناسان برجسته‌ای، «نظیر علامه امینی»؛ «طباطبایی»؛ «علامه محمد تقی جعفری»؛ و چهره‌های برجسته سیاسی و فرهنگی و آزادیخواهانی مانند، «ستارخان»؛ «سردار ملی» و «باقرخان»؛ «سالار ملی»؛ «شیخ محمد خیابانی»؛ و سرزمین شهدای محرابی چون «آیت‌الله شهید مدنی»؛ است. دانشمندان برجسته‌ای چون «پروفیسور هشتروودی»؛ «پروفیسور عدل»؛ و هنرمندانی مانند، «اقبال آذر»؛ «معروف به سلطان آواز ایران»؛ و «غلامحسین بیگچه خانی»؛ «فرنام»؛ و پیشتازان تئاتر نوین ایران نیز از این دیار برخاسته‌اند.

استاد محمدحسین شهریار از جمله مشاهیر و مفاخر ارزشمند فرهنگ ادب ایران اسلامی است که در جایگاه برترین‌های شعر و ادب گهربار ایران جای دارد، بی‌تردید وی در قرن اخیر آئینه تمام‌نمای فرهنگ و هویت اصیل ایرانی است. استاد شهریار که برخاسته از خاک پاک آذربایجان است از منظرهای گوناگون نماد و سمبل هویت اصیل ایرانی مردم این خطه است. آذربایجان که همواره مدافع هویت و اصالت ایرانی و ایرانیان بوده است بزرگان و فرزندان آن پرچمدار این جبهه دفاع بوده‌اند. استاد شهریار در شعر و ادب معاصر آذربایجان از جمله این فرزندان است که با شعر و ادب به مصاف نبرد با بیگانگان و بیگانه‌گرایان آمد.

در طول تاریخ ادبیات هر کشوری، شاعران و نویسندگان کم‌شماری هستند که به سان ستون‌های استوار، آسمان آن سرزمین را بر سر انبوه شاعران و نویسندگان دیگر نگه می‌دارند. چنین نوابغی هر چند سده یک بار ظهور می‌کنند و تاریخ ادبیات یک ملت نیز برای ظهور چنین نوادری به ادوار مختلف تقسیم می‌شود. شاعران بزرگی چون نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، مولوی، صائب تبریزی و... از ارکان شعر به شمار می‌روند و نقش اساسی در پیدایش ادوار مهم ادبی داشته‌اند. در کنار این نوابغ شعر و فرهنگ، استاد شهریار از جایگاه ویژه‌ای در شعر و ادب ایران و آذربایجان برخوردار است. گواه این ادعا نیز علاوه بر خلق اشعار زیادی به زبان فارسی، آثار ترکی وی است.

مهم‌ترین ویژگی و امتیاز شهریار نسبت به سایر شعرای بزرگ در این است که اشعارش مورد توجه خاص و عام بود. از کودکان روستایی که حیدر بابا را زمزمه می‌کنند تا فرهیختگان که در دقایق و لطایف اشعار وی به تفحص می‌پردازند، مسحور زیبایی و لطافت کلام شهریار هستند.

*مهارت و تسلط شهریار بر ادب و فرهنگ دو زبان ترکی و فارسی، به اتفاق نظر غالب

سخن سنجان امتیازی منحصر به اوست. با این حال زمانی که در سال 1381 سالروز وفاتش را به نام روز ملی شعر و ادب ایران نامگذاری کردند اکثر روزنامه‌ها و نشریات، با درج مقالاتی سعی در تخریب شخصیت جهانی شهریار داشتند و معتقد بودند که مناسبت روز ملی شعر و ادب ایران باید از میان شاعران فارسی زبان دیگری همچون فردوسی، حافظ، سعدی و... انتخاب شود. این گروه از ادبا و صاحب‌نظران (!) در توجیه ادعاهایشان، اشعار شهریار را از لحاظ سبک شعری و محتوای شعری غیرقابل مقایسه با اشعار این شاعران پارسی‌گوی می‌دانستند ولی غافل از این بودند که مهم‌ترین عامل ماندگاری شعر شهریار جامعیت و تنوع شعر او است. شعر شهریار مخصوصاً غزلیاتش به خاطر تنوع موضوع و طرح مسائلی که در گذشته معمولاً در قالب‌های دیگر شعر فارسی از جمله قصیده و قطعه و مثنوی مورد توجه واقع می‌شد،

در خور بررسی و تحلیل است. شهریار نه تنها در شیوه کلاسیک و موسوم ادب فارسی حق سخنوری را ادا کرده، بلکه در اسلوب شعر فارسی نیز اعجازی عجیب‌انگیز نشان داده است. جهان بینی فلسفی، نگرش اجتماعی، جلوه‌های عاطفی، ذوقی و هنری اسلوب متین و استوار شاعری در عین حال لطافت و ظرافت خاص او در آثاری چون: هذیان دل، ای وای مادر، نقاش، پیام اینشتین و... منتقدان شعر فارسی را دچار حیرت و سرگشتگی کرده است و به یقین بعضی از این آثار در صورت شرح و بسط، تبدیل به گنجینه‌ای جاودانه می‌شود. جامعیت و تنوع در شعر شهریار و نیز انسانیت شهریار، وی را به شاعری مردمی و محبوب تبدیل کرد و نامگذاری سالروز وفاتش به روز ملی شعر و ادب شاید کوچک‌ترین کار در حق این شاعر متعهد و مردی است.

شهریار شاعری عاشق بود که شعر او جلوه‌ای از پاک‌بود و تبلور حقیقی احساس بود. با آن دلی که غزال چابک دشت‌های غزل بود، می‌خرامید و چشم زیبا دوست «شاعری» را به خود وا می‌داشت. آنجا که در دامن دل انگیز «حیدر بابا» طنین می‌افکند، دل هر عاشق وارسته‌ای به آن سو می‌شتافت. او در سیر پر دامنه خویش، در سلوک عاشقی تا بدان جا پیش رفت که سزاوار دریافت خرقة از دستان مرشد طریقت گشت؛ اما فروتنی و خاکساری اش او را به عالم شاعری فرا خواند. روح پر تلاطم و پر تکاپوی نغز پرور او را می‌ستاییم.

استاد سید محمدحسین بهجت تبریزی، شاعر پرآوازه معاصر ایران است که در شعر خود به «شهریار» تخلص می‌کرده و با چیرگی تمام به زبان‌های «فارسی» و «ترکی» شعر می‌سروده است. نفوذ معنوی کلام شیرین این شاعر از یک سو در همه جای سرزمین پهناور ایران بر سراچه دل کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان نشست و هر ایرانی غزلی، قطعه‌ای و یا لااقل بیتی از «شهریار» بر لوح خاطر خویش سپرده است و از سوی دیگر آوازه شهرت این عاشق دلسوخته از فراسوی مرزهای ایران به سرزمین‌های دیگر و به ویژه کشورهای ترک زبان رسیده و سخنان دلنشینش روشنی بخش دل شیفتگان گشته و هر ترک‌زبانی که منظومه «حیدر بابا» او را شنیده منقلب گشته و بر روح لطیف و دل‌با صفا و هنری هم‌تای او آفرین گفته است.

استاد محمدحسین شهریار را به سبب غنا و استحکام شعری، تنوع آفرینش‌های هنری و از همه مهم‌تر جاذبه، نفاذ و رواج کلام می‌توان یکی از بزرگ‌ترین شاعران قرن حاضر ایران دانست. در قلمروی نقد ادبی ایران از دیرباز سخن سنجان نکته‌پرداز همه از یک دل و یک زبان، لب به تحسین شهریار گشوده‌اند. ملک الشعرا بهار با عنایت به اشعار شهریار درباره شخصیت او می‌گوید: «شهریار نه تنها افتخار ایران است بلکه افتخار مشرق زمین به شمار می‌رود.»

*به خدا ملک دلی نیست که تسخیر نکردی

استاد شاعری که سال‌ها با یکه‌تازی در میدان توحید و وادی عرفان ثمره اشعارش هم‌اکنون زینت بخش محافل خاص و عام ماست. رند پیر عالم سوزی که هبه شهریارش را از کف عطای خواجه شیراز برگرفته بود و همچون مراد خود زمزمه غزل‌هایش عشق را در رگ‌ها به جوش می‌آورد، گرانقدری که غزل علی‌ای همای رحمتش او را فارغ از زمان و مکان نمود و در ابتدای ابد و انتهای ازل جایش داد.

امروزه در پهن دشت سرزمین ایران کمتر جایی را می‌توان یافت که نام و نشانی از سروده‌های شهریار در آن نباشد و شمار اندکی از مردم با سواد را می‌توان دید که بیتی، قطعه‌ای و غزلی از شهریار را بر لوح خاطر نسپرده باشند و این نشانه‌ای است از نفوذ معنوی کلام شاعر بر سراچه دل آشنا و بیگانه.

نام «شهریار» فرزند نامدار تبریز سال ها است که از مرزهای ایران گذشته و در چهار گوشه گیتی هر جا که از ادب فارسی و زبان حافظ، سعدی و فردوسی سخن می رود از لاهور و کشمیر و پیشاور و کراچی تا مدرسه السنه شرقیه پاریس و مکتب شرقی و آفریقایی، از فرانکفورت و... تا راهروهای دانشگاه هاروارد، زبانزد پارسی شناسان است و دیر زمانی است که نام شهریار با حدیث ادب معاصر ایران عنای بر عنای می رود و شعر فارسی با دیوان و آثار شهریار پیوند استوار و ناگسستنی دارد.

امروز به جرأت می توان گفت «شهریار» از برجسته ترین مظاهر جهان شعر و پر فروغ ترین ستارگان آسمان ادب ایران به شمار می رود و آنان که ادبیات شیرین فارسی را نیک می شناسند وی را نظامی، سعدی و حافظ امروز می خوانند و آثار وی را از نظر رعایت نکات اخلاقی، عرفانی و برانگیختن غرور ملی، حسن میهن پرستی و نوعدوستی گل سرسید ادبیات معاصر می دانند.

ولیکن آنچه در این میانه گفتنی است، این است که «شهریار» نیز به مانند هر انسان اندیشه ورز در راستای آفرینش های هنری خود با افت و خیزهایی روبرو بوده و در گذرگاه حیات خویش فراز و نشیب های بسیاری را دیده و از پیچ و خم های دور و درازی گذشته تا راه خود را در جهت حرکت استکمالی و خلق آثار و سروده هایی جاودانه و ماندگار یافته است.

استاد ملک الشعرای بهار او را بداعت شاعری نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق می داند.

شرح شورانگیز عشق

استاد ملک الشعرا بهار او را بداعت شاعری نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق می داند.

«سید محمدحسین بهجت تبریزی» متخلص به «شهریار» فرزند «حاج میرآقا خشگنابی» که از وکلای درجه اول تبریز و از دانشمندان اهل قلم و ادب بود در سال 1286 شمسی هجری در تبریز متولد شد.

مسقط الراس اصلی خانواده او قریه خشگناب در بخش «قره چمن» آذربایجان است، شاعر ایام کودکی را که مصادف با انقلاب های تبریز بود، در قرا سنگول آباد و قیش قرشاقو خشگناب به سر برد و خاطرات شیرین بسیاری از آن نقاط دارد.

شهریار تحصیلات خود را با قرائت گلستان و نصاب در مکتب آن قریه و پیش پدر آغاز کرد و در همان اوان با دیوان حافظ که همواره در دسترسش بوده آشنایی پیدا کرد به طوری که می گوید «هر چه دارم از دولت حافظ دارم».

بعد از گذراندن دوره سیکل در مدرسه متحده و فیوضات در سال 1300 به تهران رفت و تحصیلات متوسطه را در دارالفنون به پایان رساند و وارد مدرسه طب شد، پس از پنج سال تحصیل کمی قبل از اخذ دیپلم دکترا مدرسه را ترک گفت و مدتی در تهران بود تا اینکه بالاخره در سال 1310 وارد خدمت شد.

شهریار بعد از ترک تحصیل به خراسان رفت و به خدمات دولتی پرداخت و در اداره ثبت اسناد نیشابور مشغول به کار شد و در آنجا نقاش بزرگ کمال الملک را ملاقات کرد و مثنوی معروف «زیارت کمال الملک» را سرود، سپس بعد از آن مدتی به تهران منتقل شد و پس از چند بار تغییر شغل و سمت در بانک کشاورزی به کار پرداخت، با آنکه این کار را هم دوست نداشت تا ایام بازنشستگی به همین خدمت مشغول بود.

استاد شهریار در اوایل جوانی و آغاز شاعری «بهجت» و نیز «شیوا» تخلص می کرد ولی به علت ارادت قلبی و ایمانی که در همان کودکی و نوجوانی به خواجه شیراز داشت برای یافتن تخلصی درویشانه به دیوان حضرت تعالی زد و دوبار کلمه شهریار آمد:

دوام عمر و ملک او بخواه از لطف حق حافظ

که چرخ این سکه دولت به نام شهریاران زد

غم غریبی و محنت چو بر نمی تاہم

«شهریار» در اندیشه، وجدان و احساس خویش صداقت و سادگی یک انسان برخاسته از روستا را داشت و از این پایگاه بی پیرایه، جهان پیرامون خود را می نگریست و در سال 1316 سه سال بعد از فوت پدرش سفری برای دیدار خویشاوندان به تبریز کرد.

وی در سال های آخر دوران تحصیل در رشته پزشکی به دام عشق نافرجامی گرفتار آمد و این ناکامی موهبتی بود الهی که آتش درون و سوز التهاب شاعر را شعله ور ساخت و تحولات درونی او را به اوج های معنوی ویژه ای کشانید تا جایی که از بند علائق رست و در سلک صاحب دلان درآمد و سروده هایش رنگ و بوی دیگری یافت.

شاعر در آغازین دوران جوانی به وجهی نیکو از عهده این آزمون درد و رنج برآمد و پایه هنری اش به سرحد کمال معنوی رسید.

بت شکنی هایی که به تائب شدن وی انجامیده برای بسیاری ناآشناست

زاهدی، دوست استاد شهریار در مقدمه ای که در سال 1336 برای چاپ چهارم دیوان نوشته از این حالات روحی شاعر چنین یاد کرده است:

«شهریار پس از درک این فیض عظیم، به کلی تغییر حالت می دهد، از آن موقع به بعد پی بردن به افکار و حالات شهریار برای خویشان و دوستان و آشنایانش حتی من مشکل شده بود، حرف های می زد که درک آنها به طور عادی مقدور نبود.»

شهریار در قطعه مومیایی با زبانی سمبولیک، نشانه های کمرنگی از این حالات روحی و سیر و سلوک معنوی خود را منظر خواننده قرار داد و از نظر درک مفاهیم عرفانی این سروده رمزی خود نیز مقدمه ای بر آن نگاشته که شاید سالکان حریم عشق و معرفت را چون کلید کشف رمزی به کار آید.

به هر تقدیر «شهریار» شاعری است یکه تاز در میدان توحیدی و وادی عرفان و خود با اشاره به سروده حافظ می گوید: «هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم.»

در اشعاری چون صدای خدا، قیام محمد، مناجات، مولا علی و شریح قاضی، کاروان کربلا، هدیه عید غدیر، اسلام و خدمت اجتماع، جهاد عقیدت و... عمق اعتقادات شهریار را بر آنچه که خود به حق گفته می توان دریافت.

لطف سخن استاد «شهریار» در چیرگی بی نظیر وی برای سرودن شعر به دو زبان دری و آذری، شهرت ویژه ای به این پیر استاد عرفان بخشیده و شهرتش از فراسوی مرزهای جغرافیای ایران، به سرزمین های دیگر ره گشوده، سخنان دل نشین اش روشنی بخش دل شیفتگان معرفت الهی گشته است و همین نکته است که «شهریار» را میان اقران و شاعران معاصر ایران ممتاز و بی نظیر کرده است.

همنشینی و مجالست وی با زبده ترین هنرمندان معاصرش در دوره تحصیل در تهران همچون «ابوالحسن صبا»، «صادق هدایت» و نیز آشنایی با «نیما یوشیج» و «کمال الملک» همه و همه در شکل گیری شخصیت فکری وی مؤثر واقع شد به طوری که شریعتی درباره استاد شهریار می گوید: «...کیست که بگوید ماه در کویر نبود و بی کرانه آسمان تنها نیست و در انبوه هزاران ستاره ای که وی را همواره در میان گرفته اند و همیشه در پی اش روانند غریب نیست، کو آشنایی ماه، کو خویشاوند ماه، اما ماه همدرد آشنایی دارد با او از یک نژاد نیست با او همخانه نیست، هر کدام، از آن دنیای دیگری هستند، دو بیگانه اما دو بیگانه همدرد و می دانیم که دو بیگانه همدرد از دو خویش بی درد یا ناهم درد با هم خویشاوندترند.»

چقدر این شعر «شهریار» هیجان دارد، خطاب به نیما یوشیج شاعری که زبانش با زبان و سبکش با سبک شهریار بیگانه است، او کهنه سراسر است و این نوسرا، او از آذربایجان است و این از رشت دو چهره درخشان اما هر کدام از آن دنیای دیگر، هر کدام در صف دیگری، دو صف متقابل، متخاصم و متناقض با دیگری، اما این دو بیگانه هر دو در یک درد می گذازند در جان هر دو یک آتش افتاده و هر دو را یک شعله می سوزد:

نیما غم دل گو که غریبانه بگرییم

سرییش هم آریم و دو دیوانه بگرییم

«شهریار» پس از پیروزی انقلاب اسلامی با اشعاری چون تشریف قبول و مقام رهبری با جان و دل همنوایی با انقلاب را آغاز کرد، چنانکه باز خود می گوید: «تا سال های آخر عمر هیچ گاه از جهاد قلمی باز نایستاده ام» و این هم عنانی را نیز باید در همان ایمان و اعتقادی وی به معارف اسلام و عرفان دانست.

به دلیل خصوصیتی که از شهریار یاد شد، مقام معظم رهبری که خود از فرزندان عالم شعر و ادب و هنر است عنایت ویژه ای به استاد و شعر او داشته اند، معظم له در سخنان خود از شهریار به عنوان شهریار شعر و ادب ایران و بلبل داستان سرای غزل فارسی یاد کرده اند، وی را کسی دانسته اند که عاشق قرآن بود و قرآن مجسم و زنده را در انقلاب اسلامی و نظام اسلامی مشاهده کرد، به قطع و یقین عنایت ویژه رهبر فرزانه انقلاب به استاد به عنوان یکی از افتخارات عظیم و سرمایه گرانقدر در کارنامه این شاعر ثبت و ضبط می شود.

هنر بزرگ شهریار گذشته از استادی در سرودن غزل، قصیده، مثنوی، قطعه و... در چهار مورد است، به عنوان نمونه مناجات «علی ای همای رحمت» در ابداع تابلوهای رنگین و توصیف دقیق شاعرانه از قبیل تخت جمشید، در استخدام استادانه زبان و اصطلاحات و تعبیرات عامیانه و زبان محاوره در شعر نظیر شاهکار آذربایجانی «حیدر بابایه سلام» و چهارم در ابداع و آفرینش آثار عاطفی بسیار عمیق مانند وای مادرم و قطعه حیدر بابا.

قطعه «حیدر بابایه سلام» یا «سلام بر حیدر بابا» از معروف ترین آثار شهریار است و هیچ یک از دیگر آثار اعم از غزلیات، قصائد، قطعات و تابلوی استاد به تنهایی این حد شهرت و قبول عام نیافته است.

شاید این موفقیت بیش از هر چیز مرهون جاذبه فولکلوریک و قالب دل انگیز زبان مصطلح عامیانه و توجه و اقبال مشتاقانه آشنایان به زبان کنونی آذربایجان باشد و بدیهی است که برخورداری این قطعه از حد اعلاهی احساس، دلاویزی و از دل برآمدگی بر دلکش ترین و لطیف ترین تعبیرات، اصطلاحات، تخیلات خاطره انگیز و زندگی سرشار از لطف و صفای کودکی شاعر در دامن طبیعت که احساس مشابه در هر خواننده و شنونده ای بیدار می کند نیز در توفیق آن کاملاً مؤثر بوده است.

«حیدر بابایه سلام» از احساس قوی و تأثیری بی تکلف و تخیلی شیرین و برجسته بهره مند است و اگر چه به جامه فاخر زبان ادبی و مصنوع شعر کلاسیک و وزن عروضی آراسته نیست ولی در عوض به زبان دل مردم است که سرشار از هزاران اشاره و نکته باریک تر از مو و لبریز از بدایع، نکات، تعبیرات و نادرترین اصطلاحات محلی است، یعنی به زبانی که از هر زبان ادبی و شیوه های مصنوع آن رنگین تر و دل کش تر و در نتیجه برای عموم آشنایان به این لهجه اعم از عوام و خواص رساتر و دل انگیزتر است.

ناگفته نباید گذاشت که برخلاف آنچه گروهی می پندارند، شعر استادانه سرودن بدین شیوه و نمایش هنرمندانه تخیلات و تأثرات با زبان طبیعی مردم و در قالب وزنی روان و گوارای هجائی به مراتب دشوارتر است و عرصه توفیقی بیش از آن که در سرودن قطعه «حیدر بابا» نصیب شهریار شده است، متصور نیست.

«سلام بر حیدر بابا» شامل دو قطعه شعر منفصل است که قطعه دوم در واقع تجدید مطلعی از قطعه اول و مکمل و متمم آن به شمار می رود.

هر دو قطعه از نظر زمینه، موضوع و مطلب از یک سرچشمه که تجدید و تثبیت خاطرات ایام کودکی و تجسم تصویر زندگی ساده و شیرین و بی پیرایه دامنه نشینان کوه حیدر باباست سیراب می شود، با این تفاوت که نخستین قطعه سلام و پیامی است از دور و خاطراتی است آمیخته با حکایت شب هجران ولی قطعه دوم گله و درد دلی است از نزدیک و گفتگو و پرس و جویی است که در میان حیدر بابا و فرزند شاعرش می رود.

در این قطعه افسانه ای تلخ و شیرین ساز می شود و از خاطرات روزهای بازگشت ناپذیر کودکی آنچه به حکم «از دل برود هر آنکه از دیده برفت» فراموش شده بود از فیض دیده بوسی و اشک نسیان زدای دیدار چهره از ورای حجاب مرور زمان ظاهر می سازد.

شهریار در بند 72 قسمت نخستین (حیدر بابا به سلام) از کوه محبوب خواسته بود که طنین صدای او را به آسمان ها و آفاق جهان منعکس و منتشر سازد و حیدر بابا نیز این خواهش را اجابت می کند و بانک حیدر بابای فرزندش را زبازد عام و خاص می کند.

ولی نباید گمان کرد که استاد بدین مناسبت مدیون حیدر بابا است، بلکه در حقیقت شهریار است که حیدر بابا را از حسیض گمنامی به اوج نامداری رسانیده و قرض دار خود ساخته است.

نخستین شعر شهریار در سن چهار سالگی به زبان مادری شاعر با این مضمون «روقیه باجی، باشیمین تاجی، اتی آن ایته، منه وئر کته» سروده شده است و دیوان نسبتا کامل وی با مقدمه ملک الشعراء بهار در سال 1310 شمسی به چاپ رسیده است.

در سال 1333 مرگ مادر عزیزش او را داغدار می کند، کسی که نخستین چکامه ها و لطافت شاعری را در وجود او می نهد چندان که خود استاد نیز در این باره اعتقاد داشت که نخستین خشت این عمارت عظیم را مادرش با ترانه های ترکی که در کودکی برای او می خوانده نهاده است.

تلخ ترین خاطره او در زندگی همین جدایی است و استاد در رثای او شاهکار ماندنی «ای وای مادرم» را می سراید، پس از فوت مادر راهی دیار تبریز می شود و در آنجا با نوه عمه اش ازدواج می کند و در منزلی که با کمک خواهرش و وام بانکی خریداری می کند، سکنی می گزیند.

وی علاقه ای مفرط به موسیقی و خوشنویسی داشت و در جوانی سه تار می نواخت، آن گونه که استاد بی بدیل، ابوالحسن صبا را متأثر می کرد، چنانکه گفته است:

شرح شور انگیز عشق شهریار

در غزل می پیچد و سیم سه تار

سادگی و عمومی بودن زبان و تعبیر، یکی از موجبات رواج و شهرت شعر شهریار است، از این رو شعر او برای همگان مفهوم و مانوس و نیز موثر است.

از خصوصیات بارز شعر این استاد گرانمایه انتخاب و استخدام لغات و تعبیرات عامیانه و پیاده کردن آنها در شعر است، این شاعر گرانقدر در زمان حیات خود پذیرای بسیاری از شیفتگان ادب و هنر از اقصی نقاط ایران بودند که به دیدار ایشان می رفتند تا محضر این استاد مهربان، رئوف، بالایمان و ساده زیست را درک کنند و از وجودش که سال ها درویشانه زیسته بود، بهره های فراوان ببرند.

استاد شهریار در طول حیات پربارش با سرودن ده ها غزل، قصیده، قطعه و مثنوی به زبان های فارسی و آذری درخششی نوین در ادبیات معاصر این مرز و بوم ایجاد کرد.

منظومه ترکی «حیدر بابایه سلام» اثر بی نظیر این شاعر بزرگ به عنوان یک شاهکار ادبی مورد توجه ادب دوستان قرار گرفته و تاکنون به بیش از 90 زبان زنده دنیا ترجمه شده است.

شهریار به مذهب تشیع و پس از آن به انقلاب اسلامی دلبستگی عارفانه و شاعرانه خاصی داشت و این دلبستگی علت اصلی مظلومیت او در میان شاعران مسلمان و دگراندیش بود، اما شهریار با آثاری که از خود برجای گذاشت به هر دو گروه نشان داد که سیر صعودی را از زمین به آسمان آغاز کرده بود که مذهب تشیع و انقلاب اسلامی همچون دو بال به یاری او شتافتند.

قدرت شعری شهریار در دو قطعه معروف «مرغ بهشتی» و «هذیان دل» به حد زیبایی جلوه کرده است.

استاد سخن معاصر، بیش از 28 هزار بیت شعر به زبان فارسی و در حدود 3 هزار بیت به زبان ترکی آذری سروده است، شهرت وی مرزهای داخلی کشورمان ایران را در نوردیده و اکنون در اغلب کشورهای جهان شخصیتی شناخته شده

است به طوری که اکنون در جماهیر ماورای قفقاز و آسیای مرکزی خیابان‌ها، سالن‌های نمایش، پارک‌ها و دیگر اماکن عمومی به نام «شهریار» نام‌گذاری می‌شوند و در حال حاضر منظومه «حیدربابایه سلام» در اکثر دانشگاه‌های جهان از جمله دانشگاه کلمبیا در ایالات متحده آمریکا مورد بحث رساله دکترا قرار گرفته است و برخی از موسیقیدانان همانند «هاژاک» آهنگساز معروف ارمنستان آهنگ جالبی برای آن ساخته است.

استاد مسلم شعر فارسی سرانجام در آذر ماه سال 1366 به علت بیماری ریوی به بیمارستان مهر تهران منتقل شد و سرانجام نیز همچون زندگی آکنده از غربتش در 27 شهریور سال 1367 در بیمارستان مهر تهران همچنان که خود گفته بود؛

شهریارا بی حیب خود نمی کردی سفر

این سفر راه قیامت می روی تنها چرا

تنها و غریبانه غزل هجرت ابدی اش را سرود و جان قدسی اش از کالبد تنش به سرای دوست پر کشید، به دیار باقی شتافت و پس از تشییع در تهران با حضور ده‌ها هزار نفر در مقبره الشعراي سرخاب تبریز به آغوش خاک سپرده شد.

شهریارا

تو به شمشیر قلم در همه آفاق

به خدا ملک دلی نیست که تسخیر نکردی

شهریار تنها یک شاعر غزلسرا یا قصیده سرا نبود، او زبان گویای مردم آذربایجان و آئینه احساسات پاک و بی غش آذربایجان است، آوازه بلند شهریار و شعرش و مهم‌تر از همه سبک نوین شعری شهریار حتی اکنون بعد از گذشت بیش از دو دهه از درگذشت او مرزهای جغرافیایی را در نوردیده و حصار زبان‌ها و لهجه‌ها را هم شکسته است.

تا آنجا که ترجمه‌های غیرآذری «حیدربابایه سلام» و دیگر اشعار نغز و ملیح شهریار، گوش‌ها، قلب‌ها و احساسات هر شنونده بیگانه را نیز به نشاط و تحرک و واکنش وادار می‌سازد، اما ملاحظت زبان آذری به ویژه در شعر شهریار چیز دیگری است و قطعاً کسی که به این زبان آشنا نباشد، نمی‌تواند احساسات و روحیات شعر شهریار را تمام و کمال درک کند.

کار شهریار اما به همین جا ختم نمی‌شود، ارادت او به خاندان اهل بیت و عصمت و طهارت نیز بسیار گویاتر از آن است که در متون ادبی به دست فراموشی سپرده شود، او با غزل زیبای «علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را» اوج ارادت خویش به آستان ولایت را یادآور شده و با الهام از آثار حافظ شیراز غزلسرای قرن هشتم، خود را عاجزتر و ناتوان‌تر از آن می‌داند که بتواند بر آستان مولا علی (ع) مدح و تمجیدی شایسته‌تر و برزنده‌تر به سرايد و مدح شایسته‌تر را به لسان غیب واگذار کرده و نوا در می‌دهد: «که لسان غیب بهتر بنوازد این نوا را»

شعر شهریار هرگز از ارزش‌های دینی و ملی نیز خالی نیست، او متبحرانه توانسته است پا به پای انقلاب اسلامی به تحولات و انقلابات درونی مردم نیز پاسخی در خور دهد.

شعر «یا علی! باز از خدا دستی به همراه بسیج» اوج مهارت شهریار در ارائه تصویری تلفیقی از مکتب و انقلاب است.

و این‌گونه است که در بیت اشعار شهریار می‌توان رگه‌هایی از خلاقیت، نوآوری آمیخته با احساس و عشق به مام میهن مشاهده کرد.

گواه این گفته را می‌توان در کلام دکتر مهدی الهی قمشه‌ای جستجو کرد استاد که به چند زبان بین‌المللی تسلط دارد در همایشی که چند سال پیش در دانشگاه تبریز و با هدف بررسی و تحلیل شعر شهریار ترتیب یافته بود چنین ابراز کرد: «هر چند بنده به زبان آذری آذربایجانی تسلط ندارم و با وجودی که چند ترجمه حیدربابا را مطالعه کرده‌ام اما احساس می‌کنم که نمی‌توانم حال و احساس شهریار و مردم آذربایجان را در این ترجمه‌ها احساس کنم، به نظرم

زبان آذربایجانی به طور اعم و شعر شهریار به طور اخص بسیار غنی تر و فراتر از آن است که بتوان تمام مضامین و مفاهیم مورد نظر سرآینده شعر و قوم متعلق به شاعر را درک کرد.»

شهریار با منظومه ماندگار حیدریا که با شاه بیت «حیدریا ایلدیریملار شاخصندا/ سنل لر سولار شاققیدیبو آخاندا» آغاز می شود؛ به فتح قلوب می پردازد، آنگاه خلعت شهریاری شهر معاصر فارسی را به تن کرده و در غزلسرایی، اشعاری بی همتا و ماندگار آمیخته با الحان موسیقایی می سراپد تا آنجا که شادروان استاد بنان خواننده شهیر ایرانی و استاد زنده یاد روح الله خالقی آهنگساز بر شعر «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا» جاودانه ترین نغمه های احساسی را پیوند می دهد.

خلاصه اینکه شهریار موفق شد بعد از سال ها و قرن ها ایجاد افتراق و اختلاف بین ملیت آذربایجانی و ایرانی و بیگانگی فرهنگ و ادبیات این دو نسبت به هم، پیوندهای دوستی آنها را بر پایه شعر بنیان نهد و پل های وحدت و مودت و ارتباط را بین دو سرزمین جدایی ناپذیر ایران و آذربایجان با پیشینه های قدرتمند از کاخ های استوار فرهنگ و شعر و ادبیات موسیقی ایجاد کند.

شهریار چه در دوران معاصر و چه در سال ها و قرن های آینده به خاطر تبحر و ذوق هنری اش، شهریار ملک سخن لقب گرفته و افتخار هر آذربایجانی و ایرانی است.

او همزمان به فتح قلوب همه انسان های پاک سیرت و نیک سرشت موفق شده، آنچنان که بنا به گفته خویش شهریار، تو به شمشیر قلم در همه آفاق/ به خدا ملک دلی نیست که تسخیر نکردی.

اشعار استاد شهریار در وصف قنوت مقام معظم رهبری

آذربایجان که همواره مدافع هویت و اصالت ایرانی و ایرانیان بوده است بزرگان و فرزندان آن پرچمدار این جبهه دفاع بوده اند. استاد شهریار در شعر و ادب معاصر آذربایجان از جمله این فرزندان است که با شعر و ادب به مصاف نبرد با بیگانگان و بیگانه گرایان آمد.

استاد شهریار توفیق آن را داشت تا در ایام پرافتخار بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با زبان گهربار خود را در خدمت نظام مقدس جمهوری اسلامی گهرنشانی کند. چنان که خود گفته است:

«... ولی الحمدلله، الهام شعری، و زبان الکن هنوز هست. و از زمان انقلاب به این طرف هم از جهاد قلمی، یک لحظه من باز نایستاده ام...»

و همین شاعر پرآوازه در تعریف شعر و شعر شاهکار مردم می گوید:

حقیقت شعر، حرفی است که از دل بر بیاید و در دل بنشیند من در این دوره انقلاب، از این شعر، شاهکارتر ندیدم که، این جمعیت یک دفعه فریاد می زنند:

خدایا. خدایا.

تا انقلاب مهدی

خمینی را نگهدار

شاید این شعر، صدها بار مرا منقلب کرده است که هیچ غزلی این تأثیر را در من نداشته است...»

ارادت استاد شهریار به امام خمینی، یا به تعبیر او «رهبر کبیر» و «خمینی بت شکن» در غزلی زیبا به استقبال از غزل حافظ است، آشکار می شود:

«حسننت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت

آری به اتفاق جهان می توان گرفت.»

حافظ

آبی که خاک کشور ما در میان گرفت
خاکش جواهری است که در پرنیان گرفت
بنشان غبار فتنه که این نوبهار عشق
چون ابر انقلاب به سر سایبان گرفت
جان بخش بود باد بهارش به کوه و دشت
هر جا گذشت سبزه بجنید و جان گرفت...

سیمرغ دین به کوری اسفندیار کفر

پرورد رستمی که کمین و کمان گرفت

خواهم شدن بنعره، به خاک حکیم طوس

کان ژنده پیل زنده شد و هفت خوان گرفت

این «رهبر کبیر»، «خمینی بت شکن»

خط امان خود از «امام زمان» گرفت

سر پنجه «ولی» است کزین آستان برون

بیخ گلوی فتنه آخر زمان گرفت...

در بیت پایانی این غزل زیبا هم می گوید:

طفلانه رفت بر در میخانه «شهریار»

اما پیاله از کف پیر مغان گرفت

امام خمینی احیاگر ایران و ایرانی، اسلام و مسلمانی بود نفس گرم مسیحایی او در کالبد خشکیده ایرانیان چنان جانی و قدرت و شوقی بخشید که قدرتمندان و فلدران در پیشگاهش سر تسلیم و ذلت سائیدند. در جنگ نابرابری که علیه انقلاب اسلامی به راه افتاد استاد شهریار نظاره گر چیره دست قدرت و شوکت و عظمت ایران و ایرانیان عزیز به رهبری رهبر کبیر عزیزش است. در منظر شهریار انقلاب اسلامی، حضرت امام، دفاع مقدس، شهدا و بیژگی های مجد و عظمت و هویت ایران و ایرانی است.

در قصیده ای دیگر در وصف «خمینی بت شکن» می گوید:

دل که خط امام دلبر اوست تاج هر افتخار بر سر اوست

چه امامی که مؤمن و کافر

سر فرود داشته به محضر اوست

چون صلاة خدا عمود الدین این ستونی که چرخ خیبر اوست

آری آفاق را به پشت دو تا سر تعظیم در برابر اوست

چرخ هر انقلاب اسلامی

از امام و امام محور اوست

استاد شهریار را با رهبر معظم انقلاب آیت الله سید علی خامنه ای، رئیس جمهور وقت ایران- هم الفتی دیرینه بود. در وصف قنوت نماز وی می گوید:

در رکوع و سجود خامنه ای

من هم از دور سرنگون دلم

خاصه وقت قنوت او کز غیب

دست ها می شود ستون دلم

او به یک دست و من هزاران دست

با وی افشانم از بطون دلم

عرشیان می کشند صف به نماز

از درون دل و برون دلم

من برونی نیم، خدا داند

کاین صلا خیزد از درون دلم

...

و یا شهریار سلک سخن در سال آخر عمرش در قصیده ای دیگر با عنوان شهید زنده که با بیت زیر آغاز می شود.

جهاد عشق نو پیروزی است پایانش

که سایه پرور سیمرغ پور دستانش

ضمن وصف مقام شهدا در ابیات پایانی می گوید:

نظر به چشم یتیمان نمی کند طاغوت

بین چه می کند این سیل اشک و طغیانش

گو شهریار همه ناتوان مبین خود را

که ناتوانی ما هم خداست تاوانش

شهید زنده ی ما خود رئیس جمهوری است

که دست داده به قرآن که جان به قربانش

سخن سرای سترگ و پاک روان ما هنگامی که رشادت و شجاعت دلاورمردان سرزمینش را در عرصه دفاع از خاک مقدس ایران به نظاره می نشیند چه زیبا می ستاید و می سراید:

سلام ای جنگ جویان دلاور

نهنگانی به خاک و خون شناور

سلام، ای صخره های صف کشیده

به پیش تانک های کوه پیکر

استاد شهربار رزمندگان اسلام را با مجاهدین صدر اسلام مقایسه نموده می گوید:

صف جنگ و جهاد صدر اسلام

صفِ عمّار یاسر، یا که اشتر

به قرآن وصف او بنیان مرصوص

صف مولا علی، سردار صفدر

صفی کانجا به فرمان نیست گوشه

مگر گوشه که با فرمان رهبر

در این کارزار شهادت مؤمنینی است زبینه سروران الهی، که استاد شهربار زوایای ملکوتی آن را می شکافد خود در تشریح این مقام گفته است:

«در پایه ی چهارم جهان عقل، که اسمش «جنةالحوی» است، آنجا دیگر مقام انسان تمام می شود، و جهات این قضا را می بیند، آنجا می بیند که آفرینش دایره ای است محدود به عرش خدا، آنجا نور الاهی را، آنان آن طور می بینند که ما اینجا نور آفتاب را می بینم».

در آن عرصه که نه چشم است و نه گوش

نبیند چشم دل جز روی دلبر

شما را با لقاءالله، پیوست

سر دست است و هر آنی میسر

هنیاً لک، که در یک طرفةالعین

به طوبی می چمی و آب کوثر

در قصیده سلام شه‌ریار شهادت جایگاه ویژه ای دارد، بهشت زهرا که به تعبیرش بهشتی هست از زهرا به تهران لاله زار شهادت:

بهشتی هست، از زهرا به تهران
که هر دم لاله ای می‌کارد احمر
رجایی‌ها، در آنجا، باهنرها
مفتح‌ها، شریعت‌ها، مَطهر
مجاهد آیت الله طالقانی
به نستوهی و بستیزی، ابوذر
بهشتی شاهِ مظلوم شهیدان
به هفتاد و دو تن کانون گوهر
چه چمران و چه فلاحی و یاران
همه سر کرده و سردار و سرور
شهیدان جهاد و جبهه جنگ
چمن‌های خزان، گل‌های پرپر

استاد شه‌ریار بین شهادت دفاع مقدس و انقلاب اسلامی تفاوتی قایل نیست در را گرامی می‌دارد و می‌گوید: ادامه قصیده خود یاد استاد کامران نجات‌اللہی

جوانانِ شمار از اختران بیش
پسر چون ماه و چون خورشید دختر
نجات‌اللہی یک گل، دست یک حور
کزو شد شیعه و سنی برادر

در چنین بوستانی است که به مشام بوی مشک و عنبر می‌آید:

بدین خون‌ها، بهشتی، آبیاری است
که طوبا پرورد، پر شاخ و پر بر
مشام جان مَطهر کن از آن خاک
ببوی آنجا شمیم مشک و عنبر

حماسه هویزه و شهادت علم‌الهدی و یارانش از برگ‌های پر افتخار تاریخ ایران است در تشریح این بیت:

سلام ای کربلای خون، هویزه

حسینت بود، با یاران دیگر

گفته است: حقیقت اینکه، آن شب، آن جوان پاسدار که تعریف می کرد و می گفت: تنها من ماندم، حسین نامی را تعریف می کرد. از آن شب، من یک دقیقه فراموش نکردم همیشه جلوی چشمم هست:

سلام، ای کربلای خون، هویزه

حسینت بود، با یاران دیگر

به خون آغشتگانی بی سر و دست

ردیف قاسم و عباس و اکبر

استاد شهریار در این قصیده فاخر ضمن آنکه تمام رزمندگان را می ستاد در وصف خلبانان شجاع می آورد:

سلام، ای شاهبازان شکاری

هوا نیروز خونین یال و شهر

به گاه صید، شاهینی سبکبال

به قاف قرب، عنقای موقر

چو کشتی فضایی اژدرانداز

به خصم کافر اندازید اژدر

به چشم دشمنان، شهباز و شاهین

به چشم دوستان، کبک و کبوتر

و یا در وصف پیر دلیران بسیجی مجاهد گفته است:

سلام ای پیرمردان مجاهد

دل از جا کنده، همپای پیمبر

به جبهه، خود، حبیب بن مظاهر

به پشت جبهه سلمان و اباذر

و یا شیرزنان مبارز را با حضرت زهرا (ع) و زینب مقایسه کرده و از مجاهدات خاموش آنها در کمک رسانی به جبهه و خطاب به آنها می گوید:

ربابا، فرصتی با گریه هم نیست

سر قنذاقه ی خونین اصغر

استاد شهریار ملت ایران را مردمی متحد و منسجم در صحنه ی دفاع از ایمان و کیان می داند که در صحنه های پرخطر چون سیل خروشانند:

به جنگل مانی، از افشان و انبوه

به توفنده درختان قناور

به تصریح صحیح شهریار مردان و زنان ایران غیور و دلیرند:

اگر مردی، وگر زن، شیرگیری

هژبران را، چه جای ماده و نر

در ابیاتی دیگر شهریار با سلام و تحیت به برشماری نیروهای سپاه اسلام می پردازد که همچون انگشتان یک دست مشتکی شده برای کوفتن بر سر دشمن:

سلام، ای ارتش جانباز اسلام

به سر، با هر صف سرباز و افسر

اگر ژاندارمری، یا شهربانی

وگر مجرّی و بژی، یا همافر

مجهز با جهاز عشق و ایمان

هنرآموز یاران هنرور

بسیجی پروانید و عشایر

که این خورشید باید ذره پرور

که پنج انگشت خود، مشتکی بسازید

پی کوبیدن صدام کافر

در قصیده شاعر «شمع جماران» نگین خاتم ایران و انقلاب حضرت امام است، خط او صراط مستقیم، انقلاب است:

سلام، ای پاسدار کعبه عشق

حریم عشق را چون حلقه بر در

به جان، پروانه شمع جماران

به دل، گرم طواف حج اکبر

و یا:

خط رهبر، صراط مستقیم است

نه راه باختر بویی نه خاور

قصیده سلام شهریار در ابیات پایانی خود سخن از گم گشته ای دارد که همه منتظر اویند:

نویدت می دهم، مهدی موعود

سرافشانیش و بفشاریش در بر

ولیکن لطف حق، با شرط تقوی است

ظهورش را تویی مصداق و مظهر

خدا ارث زمین با صالحان داد

سرآید قصه فرعون و قیصر...

شما کل العجب خواهید دیدن

همان فرمایش مولا به منبر

شهیدان سر بر آرند از دل خاک

عزیزان بازیابی در برابر...

ظهور مهدی موعود خواهید

دل بشکسته، با این حال مظفر

خدایا، نایب مهدی رساندی

به مهدی هم رسان احسان به آخر

سلام ای لشگر اسلام پیروز

تو را هر دو جهان باید مُسخر

خدایت وعده فتح و ظفر داد

تو هم مستضعفین خواهی مظفر

تو هم با خون پاکان شهریارا

بشوی اوراق از این دیوان و دفتر

شهریار شیرین سخن در شعری دیگر که هدیه به جانبازان خاصه نیروی هوایی است در وصف دلیرمردان خلبان می سراید:

ای به عرش برین سرافرازان

پیش پای خدا سراندازان
شمع محراب چرخ جانبازی
وه چه پروانگان و جانبازان
ای شما نیروی هوائی ما
نخبه شاهین و طرفه شهبازان
پیشتاز قیام اسلامی
انقلاب از شما چنین تازان
نازنین مهره های شاه انداز
نرد عشق از شما بود تازان
...

حمله آخری بیاغازید
که شمائید حمله آغازان
ابره‌های کثیف بشکافید
رعد و برقی به عرش اندازان
...

دگر امسال، سال پیروزی است
طی طومار صحنه پردازان
مژده‌هایی است با سبب سوزان
معجزاتی است با سبب سازان
«مار میت‌اذرمیت» می شنوی
از کماندار ناوک اندازان

شهریار با تمام وجود چنان به سربازان و فداکاران جانباز ایران اسلامی عشق می‌ورزد که اشک شوق و چکامه خود را
نثار بوسه‌های چکمه سربازان می‌کند:

اشک شوق و چکامه‌ها بزنید
بوسه بر چکمه‌های سربازان
...

همو در غزلی دیگر با عنوان «توفیق شهادت» از مرام دل و رام دل سخن می گوید:

دنیا چگونه رام شود با مرام دل

او، رام خود نبوده چگونه است رام دل

خون می مکد دل از تو و خون می فشاردت

تن چاهی و تلمبه ی خونی به نام دل

جام دلت چگونه دهد مستی شراب

خم فلک نریخته جز خون به جام دل

لیکن مقیم قاف ولایت که می شوی

سر می کنشد به عرش بر نیت مقام دل

مولا مدد کند تو هم آن ذوالفقار دین

بر می کنشی به عزم جهاد از نیام دل

گر همتت به بال شهادت پریدن است

بومت شود همای سعادت به بام دل

و چه زیبا ادامه می دهد:

آن کام دل به جنت و اینجا به خاک و خون

خفته است آرزوی رسیدن به کام دل

با انتقال روح به جنات جاودان

خواهی گسیدن از تن خود انتقام دل

تصویرگر این دل نامه شهادت، غزل خود را با دانه های اشک مزین می کند:

توفیق، گرچه طاپر عرشی است، شهریار

گاهی فتد به دانه اشکی به دام دل

ایران شهریار، شهریار ایران

توجه شهریار به عنوان یک ایرانی دوستدار وطن، به شعر ترکی، تنها از راه عشق به احیای زبان مادری بوده است. پس توان گفت که چهره ادبی شهریار از دو نیم رخ شعر فارسی و شعر ترکی آذری تشکیل یافته است. هر دو سوی این نیم رخ ها، صورت زیبا و دلنشین «شهریار ایران» را تشکیل می دهند.

یکی از بزرگ ترین ویژگی های شهریار که موجب شده آثارش در میان شاعران معاصر از جایگاه ویژه ای برخوردار باشد، استقرار او در جایگاه بزرگ ترین شاعران دو زبانه تاریخ ادبیات ایران است. شهریار که از سلسله شاعران فارسی گوی آذربایجان است، به دلیل تسلط ماهرانه به زبان فارسی و پیوند آن با ظرایف آذری، شایسته دریافت عنوان فوق شده است. در این میان دیوان شهریار منبع مهم و قابل توجهی برای بازتاب عاطفه های میهنی اوست. شهریار در جای جای آثارش از مقام میهن یاد می کند و مقام ایران را گرمی می دارد.

بخش قابل توجهی از سروده های شهریار، مربوط به آن دسته اشعاری است که در آنها، عواطف میهنی و دلدادگی شاعر به ساحت مقام میهن متجلی شده است.

وطن شاعر برابر ایران در شعر او از جایگاه والایی برخوردار است و اگر چه گستره ارادت سلطان غزل معاصر به آستانه این وطن به سالیان دوره حاکمیت هخامنشیان و کوروش باز می گردد، منتهی به خوبی پیداست که علاقه و شیفتگی شهریار به ایران پس از اسلام، بسیار مشعوفانه است. به عبارتی گاهی گذشته های بسیار دور توجه شاعر را به خویش می خواند و او را مفتون عظمت و شکوه دوران باستان می سازد، اما با یادآوری این که ایران با آغوش باز و سویدای دل، دین اسلام را پذیرفت، بر ایرانی و مسلمان بودن خویش می بالد و نیش دوری از آن عظمت ظاهری با مشاهده نوش صیغه اسلامی ایران فراموش می کند.

یک نکته بسیار مهم پیرامون اشعار میهنی شهریار، توجه او به اسلامیت ایران است. به جرأت می توان گفت وطن در اندیشه شهریار و در وادی شعرهای او، رنگ و بوی کاملاً شیعی دارد. در نظام فکری و ادبی شهریار، مذهب ایرانی مساوی اسلام و ایران مذهبی مساوی ام القرای اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است. پر واضح است که قالب قصیده و مثنوی بیش از ظرف غزل، مجال انعکاس چنین ایده های اجتماعی را دارد. در شعر شهریار هم، اگر غزل بیش از همه، در خدمت اشعار عاشقانه و گاهی عارفانه او قرار گرفته، این قصیده ها و مثنوی های اوست که منعکس کننده دیدگاه های اجتماعی و گاهی سیاسی او گردیده است.

در این مقاله با نگاهی به اشعار شهریار، جایگاه ایران در شعر او کاویده شده است. در کنار آن به افکار اجتماعی به ویژه بیگانه ستیزی و موضع گیری او در برابر بیگانه گرایان پرداخته می شود. در پایان مطلب نیز یادداشتی پیرامون اشعار ترکی شهریار درج می شود.

شهریار در پاسخ به دعوت یکی از دوستانش که او را برای اقامت در اروپا دعوت می کند، ضمن رد دعوت او، زبان به نصیحت گشوده، می گوید:

جان من بازآ به جای خود که جانان پیش ماست

مدعی آرایش تن می کند، جان پیش ماست

با چراغ علم راه بت پرستان می روند

کعبه چشم انداز ما و راه ایمان پیش ماست

آفتاب حکمت از مشرق به مغرب می رود

چشمه زاینده اشراق و عرفان پیش ماست

(دیوان شهریار، ج 1، ص 293)

شاعر شیرین سرای معاصر، در یکی دیگر از قصاید خود با عنوان اتمام حجت ضمن یادآوری لزوم حفظ وحدت ملی ایران، خاطرنشان می سازد که جاودانگی کشور، در طول سده های پیشین مدیون حفظ معنویت و اتحاد بوده است:

دستی به اتحاد برآید و عدل و داد

با دست اتحاد توان دادِ عدل داد

ایران به معنویت جاوید زنده بود

این زنده مرده است که آن مرده زنده باد

(دیوان، ج 2، ص 981)

وی در جایی دیگر با تأکید بر تلاش جوانان و لزوم «غریدن» آنها، آبادی و عمران وطن را در گرو ایجاد «یک جنبش اساسی» در این کشور می داند:

پیام من به گردان و دلیران

جوانان و جوانمردان ایران

یکی غریدتم باید که چون رعد

کند آشفته خواب نره شیران

یک جنبش پدید آید اساسی

در این کشور مدارش با مدیران

(دیوان، ج 1، ص 344)

سپس ضمن پافشاری بر این که پیکار و جانبازی در راه میهن، به آغوش کشیدن عروس فتح را- ولو در حال شهادت- به دنبال دارد، اظهار می کند که اگر دشمن خون شاعر را بر زمین بریزد، کلمه ایران نقش خواهد بست:

خوشا پیکار جانبازان میهن

آغوش عروس فتح، میران

گرم خون ریخت دشمن، شهریارا

به خون دانی چه بندم نقش، ایران

(همان- 347)

بسیاری از اشارات شهریار به ایران مربوط به آن بخش از شعرهای اوست که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، سخن در تکریم و اعزاز آذربایجان- که به نظر شاعر عضو لاینفک ایران است- می باشد.

آذربایجان در اندیشه شهریار، سر ایران است، به همین دلیل، هر موقع هجومی از جانب دشمن کشور را تهدید کند، این آذربایجان برابر سر پیکر است که باید بیش و پیش از همه خود را آماده دفاع و فداکاری کند.

روز جانبازبست ای بیچاره آذربایجان

سر تو باشی در میان هر جا که آید پای جان

هر زبانی کو قضا باشد به ایران عزیز

چون تو ایران را سری، بیشتر رسد سهم زیان

(دیوان، ج1، ص 351)

شهریار آذربایجان را اگرچه بلاگردان ایران و حافظ و پاسدار کاخ استقلال این مرز و بوم می داند، در عین حال اگر انتقادی نیز دارد، آن را به صراحت باز می گوید:

ای بلاگردان ایران سینه زخمی به پیش

تیر باران بلاباز از تو می جوید نشان

کاخ استقلال ایران را بلا بارد به سر

پای دار ای روز باران حواث ناودان

دیگران را مژده راحت رسد از هر طرف

با تو عرض تسلیت هم کس نیارد در میان

(دیوان، ج1، ص 352)

شاعر با اشاره به این که آذربایجان خاستگاه زرتشت پیامبر است، مردم این دیار را از نژاد آریا می داند و نسبت به اشاعه سخنان تفرقه انگیز که بوی تهدید و تجزیه از آنها به مشام می آید، هشدار می دهد و خطاب به آذربایجان می گوید:

تو همایون مهد زرتشتی و فرزندان تو

پور ایرانند و پاک آئین نژاد آریان

اختلاف لهجه ملیت نزاید بهر کس

لتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان

گر بدین منطق تو را گفتند ایرانی نه ای

صبح را خوانند شام و آسمان را ریسمان

(همان)

شهریار قطعه شعر فوق را «جوش خون ایرانیت» خویش می داند و می گوید:

این قصیدت را که جوش خون ایرانیت است

گوهرافشان خواستم در پای ایران جوان

شهریارا تا بود از آب، آتش را گزند

باد خاک پاک ایران جوان مهد امان

(دیوان- ج1، ص 365)

شهریار در قطعه شعر بلند «فردوسی» که در بخش «مکتب شهریار» دیوانش درج شده، با بیان این که ایران «کشور یادهای یک قوم اصیل» می باشد، عظمت تاریخی سرزمین نمان را یادآور شده می گوید:

در قعر هزار ساله غار قرون

از کشور یادهای یک قوم اصیل

کانجا غرق غرور قومیت اوست

یک منظره شکوهمندی خفته است

یک دورنمای دلفروز تاریخ

ایران قدیم!

(دیوان- ج3، ص 1115)

آشنایی با مقبرةالشعراى تبریز

کوی ها و محله های قدیمی تبریز از دیرباز محل و ماوایی برای سالکان حق و شاعران نام آور بوده است و بی تردید تبریز به خاطر جای دادن عارفان و شاعران صاحب نام در دل خود، جایگاه ویژه ای را در بین شهر های دیگر کشورمان دار است. هر چند برخی از آنان تبریزی یا آذربایجانی الاصل نبوده اند اما با این حال هر کدام به علتی به تبریز گذری داشته و به مرور زمان شیفته آن شده و در این مکان ساکن و طبق وصیت شان در تبریز به خاک سپرده شده اند.

کوی سرخاب به جهت انتساب به شاعران نامی، ارج و قرب بسیاری در بین مردم داشته است به طوری که زندگی در آن و حتی دفن شدن در این کوی معروف، آرزوی بسیاری از بزرگان محسوب می شد. وجود اماکن، بناها، تکیه ها و مقابر معروفی چون ربع رشیدی، تکیه حیدر، بقعه عون بن علی، بقعه سید حمزه، صاحب الامر و سید ابراهیم یا حظیره بابا حسن، حظیره بابا مزید، صفوةالصفا و مقبرةالشعرا به تقدس و معروفیت آن افزوده است.

از مقبرة الشعرا یا آرامگاه شاعران در سرخاب تبریز تا قبل از قرن هشتم نامی برده نشده است. قدیمی ترین کتبی که نام مقبرةالشعراى تبریز را به صراحت نوشته است، تاریخ گزیده و نزهةالقلوب حمدالله مستوفی است که در سال های 730 و 740 هجری قمری تالیف شده است. باید گفت که نام مقبرةالشعرا سرخاب ظاهرا پس از دفن شدن شاعران معروف قرن ششم مانند خاقانی و ظهیر و شاعرانی که بعد از آنها در آنجا دفن شده اند در کتب تاریخ و تذکره آمده و رفته رفته معروفیت یافته است. شهر تبریز پس از آنکه در قرن ششم مرکز حکومت اتابکان آذربایجان شد پناهگاه شاعرانی که زندگی آرام و آسوده ای را دور از جنگ و نزاع می جستند گردید، خاقانی و ابوالعلا و فلکی از شروان و گنجه، ظهیر فاریابی و شاهپور نیشابوری از خراسان به تبریز آمدند و در این شهر ساکن شدند و پس از مرگ، یکایک آنان در حظیره مخصوصی دفن شدند که این حظیره را در تاریخ و تذکره ها به عنوان مقبرةالشعرا یاد کرده اند، شاعران دیگری نیز از عهد ایلخانان تا ایلکانیان و دوره آق قویونلو در تبریز بودند و یا از نقاط دیگر به تبریز آمده و در این شهر در گذشته اند که غالبا در همین حظیره و در جوار خاقانی مدفون هستند.

مقبرةالشعرا قبلا با نام های حظیرهالشعرا، حظیره القضا، قبرستان سرخاب معروف و مشهور بوده است اما متأسفانه گذشت روزگاران و مهم تر از آن حوادث طبیعی چون سیل و زلزله، شکل ظاهری آن را از بین برده و آثاری از مقابر این بزرگان بر جای نمانده است. چنانچه طباطبایی صاحب کتاب اولاد اطهار که در سال 1294 هجری قمری تالیف شده، نوشته است که به علت زلزله های بسیار مخصوصا زلزله سال 1193 و بعد از آن در سال 1194 آثاری از آن به جای نمانده است. محقق بزرگوارجناب آقای عزیز دولت آبادی در مقاله زلزله های تبریز درباره مزارات مقبرةالشعرا نوشته اند:

(با کمال تأسف از مزارات شهپریان شعر و ادب فارسی مثل خاقانی شروانی، اسدی طوسی، ظهیر فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، حکیم قطران تبریزی، شاهپور بن محمد اشهری سبزواری، خواجه همام تبریزی و کوچک ترین نشانه و اثری نمی یابی.

*بنای یادبود

عظمت و تقدس خاک سرخاب به جهت عارفان و شاعرانی که در آن مدفون هستند و نام ظاهری مقبره الشعرا که اثری از وجود خارجی آن نبود، حرقه ایی بود برای ساخت بنای یاد بود این شاعران و عارفان سترگ، لذا در شهریور ماه 1350 هجری شمسی آگهی دعوت به مسابقه طرح یاد بود مقبره الشعرا به روزنامه های کیهان و اطلاعات و مجله یغما فرستاده شد و پس از طی مراحل اداری بالاخره طرح پیشنهادی آقای مهندس غلامرضا فرزانه مهر انتخاب و عملیات عمرانی آن آغاز گردید. اکنون تحت لوای جمهوری اسلامی ایران و به همت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی این مجموعه فرهنگی پذیرای میهمانان و گردشگران از داخل و خارج کشور می باشد.

به تبریز ار شوی ساکن زهی دولت زهی رفعت

به سرخاب ار شوی مدفون زهی روحا زهی راحت

*مقبره الشعرا تبریز از نگاهی دیگر

مقبره الشعرا تبریز به گمان بسیاری، عزت و برکت خاصی داشته است که حتی در کتاب روضه الاطهار آمده است که وقتی مردمی از تبریز به روم به خدمت مولانا جلال الدین مشرف می شدند بنا به خواسته مولانا از خاک سرخاب به عنوان تحفه به او می بردند و مولانا به عزت، تمام خاک را نگه می داشت.

تدفین شاعران مشهوری چون خاقانی شروانی، قطران تبریزی، ظهیر فاریابی، همام تبریزی، اسدی طوسی، مانی شیرازی، اشهر سبزواری و محمد حسین بهجت تبریزی (استاد شهریار) و غیره سبب به وجود آمدن مقبره ای عظیم از مردان نامی در کنار یکدیگر شده است.

البته بر اثر مرور زمان و عوامل طبیعی مانند زلزله های پیاپی و گاه بسیار شدید تبریز این مقبره ها ویران و به طور کامل از بین رفته اند، اما هم اکنون قسمتی از این محل که همان مقبره الشعرا نامیده می شود، تجدید و احیای بنا شده است.

متأسفانه با وجود ارزش فرهنگی و تاریخی این مکان، پروژه بازسازی آن که از سال 1349 آغاز شده از سرعت مطلوب برخوردار نبوده است، به طوری که این مقبره عظیم به جای اینکه در قالب یک مجموعه فرهنگی به یاد خانه تبدیل شود، فرسودگی لابه لای دیوارهایشان رسوخ کرده و به فراموشخانه ای تبدیل شده که در گرداب تصمیم گیری های مقطعی مدیران، سرگردانی می کشد.

با این اوصاف مقبره الشعرا تبریز، بالقوه دارای جذابیت های ویژه برای جذب مخاطب و توریست از اقصی نقاط دنیاست و اکنون نباید برنامه ریزی در این حوزه با پراکندگی ادامه یابد. بلکه باید چنین مکانی با برنامه ریزی منسجم در قالب یک مجموعه فرهنگی احیاء شود و روح زندگی در آنها به جریان افتد و به یاد آوردن تدریجی خود را به نسل های آینده منتقل کند و این تجربه می تواند علاوه بر بودجه مستقل با به کارگیری توانایی بخش خصوصی، شرایط مطلوب تری را برای پویایی این مجموعه و موزه ایجاد کند.

حقیقتا باید از مسئولان و مدیران شهری سنوال کرد که برنامه آنها برای ایجاد پایگاه های دائمی فرهنگ و توسعه آن در تبریز چیست؟ آیا باز هم تجربه موفق و ناموفق مدیران پیشین در حوزه فرهنگ به یک عادت اجتناب ناپذیر مبدل شده و تکرار خواهد شد؟ یا اینکه به جای زنده کردن نماد به یاد آوردن تدریجی خود، همه با هم در آغوش شهریار به گریه خواهیم نشست.

*و اما یک تأمل

سرزمین ایران در تمام اعصار، مهد پرورش و بالندگی شاعران و عارفان بسیاری بوده است. به جرات می توان گفت که این سرزمین، موعود و قبله گاه بیشتر عارفان و سالکان در قرن های گذشته بوده و تاثیرش را بر شاعران و عارفان سرزمین های دور و نزدیک نیز گذارده است. در هر گوشه از این مرز و بوم، بقعه یا مزاری از عارف یا شاعری نامدار می توان جست که بوی عبیر و عنبر، بر خاکش پراکنده و عشق و معرفت را در کالبد مردمانش دمیده است.

بدون شک تبریز به دلیل جای دادن به عارفان و شاعران بی شمار از این حیث بسیار غنی و پربارتر است و امروزه در دشت سرزمین ایران کمتر جایی را می توان یافت که نام و نشانی از سروده های شهريار در آن نباشد و شمار اندکی از مردم را می توان دید که بيتی، قطعه ای یا غزلی از این شاعر معاصر پرآوازه را بر لوح خاطر نسپرده باشد و این نشانه ای است از نفوذ معنوی کلام شاعر بر سراچه دل آشنا و بیگانه.

پس شهريار و در کل مقبرةالشعرا، تنها متعلق به تبریز و ایران نیست بلکه مقبرةالشعرا و شهريار متعلق به کل جهان است و این اهمیت و جایگاه ملی مقبرة الشعرا به عنوان یک مکان تاریخی و فرهنگی، توجه مضاعفی را از سوی دولتمردان می طلبد.

و اکنون که آذربایجان از پایگاه شایسته و پیشینه درخشان خود فاصله گرفته بر تمامی مسئولان دلسوز، اندیشمندان، نمایندگان مجلس و علاقه مندان به این خطه، فرض است تا با همفکری و تلاش و مجاهدتی مضاعف، مسیر گمشده توسعه فرهنگی استان را بازیافته و آن را در مسیر احیای مجد و عظمت گذشته خود یاری دهند.

به هر حال همچنان که وحید و ام البنین حسین زاده در کتاب مقبرةالشعرا تبریز آورده اند: اینکه شاعران مدفون در مقبرةالشعرا، خفتن در جوار شهريار را بیشتر برای خود مایه مباهات می دانند یا شهريار برای آرام گرفتن در معروف ترین مقبرةالشعرا ایران بر خود می بالد دقیقاً نمی توان گفت، اما در هر صورت، تبریز برای داشتن این همه گوهر گرانبها در خاک عنبرینش می بالد و افتخار می کند.

در خاتمه باید گفت که شهريار ملک دل در آخرین لحظات حیات این دو بیت از اشعار خود را زمزمه کرد و جان سپرد:

ای مظهر جمال و جلال خدا

علی یا مظهر العجایب و یا مرتضی علی

از شهريار پیر زمینگیر دست گیر

ای دستگیر مردم بی دست و پا علی

گزارش از: مریم عباسی /وحید زینالی – خبرنگار فارس در تبریز